

## استصحاب کلی قسم اول ودوم

□ سید امیر محمد حیدری \*

### چکیده

یکی از منابع استخراج احکام اصول عملیه است و در صدر این اصول قاعده استصحاب قرار دارد، (استصحاب یعنی حکم به بقای حکم یا موضوعی دارای حکم که شک در بقای آن داریم) که از مهم ترین بحث های آن بحث کلی قسم اول ودوم است. در استصحاب کلی، متیقن سابق، کلی در ضمن فرد است؛ حال اگر مکلف در بقای آن فرد دچار شک شود چند حالت برای شک او قابل تصور است که مبنای تقسیم بندی استصحاب کلی را تشکیل می دهد.

۱- اگر شک مکلف در بقای آن فرد باشد، کلی نوع اول نامیده می شود.

۲- اگر شک مکلف به جهت تردید در تعیین فردی که قطعاً باقی است و فردی که قطعاً زایل شده،

باشد، کلی نوع دوم را تشکیل می دهد.

۳- و در صورتی که شک مکلف به خاطر شک در جانشین شدن فرد دیگری به جای فردی که

قطعاً از بین رفته، باشد، کلی نوع سوم خواهد بود. در کلی قست اول هم استصحاب فرد وهم

استصحاب کلی قابل جریان است ومانعی ندارد. در کلی قست دوم فقط استصحاب کلی جاری

می شود نه استصحاب فرد، چون در کلی ارکان استصحاب (یقین سابق وشک لاحق) موجود است

ولی در فرد بعضی از ارکان (یقین سابق) وجود ندارد، چون هیچ یک از دو فرد متیقن نمی باشد

کلیدواژه ها: استصحاب، اصول عملیه، اصل، کلی، حجیت.

## مقدمه

یکی از وظایف مهم فقیه به دست آوردن احکام الهی از ظروف مقرر نزد شارع است که به اصطلاح به آن استنباط می‌گویند استنباط در فقه شیعی به ویژه در دوره‌های متأخر، به دو مرحله مبتنی است؛

**اول:** جستجو از دلیل حکم شرعی؛ یعنی کتاب، سنت، اجماع و عقل.

**دوم:** رجوع به اصول عملی.

مکلف (مجتهد) برای رسیدن به تکلیف شرعی از طریق سه راه به وظیفه شرعی خود دست می‌یابد.

۱- از طریق قطع و یقین مثل خبر متواتر که اماره است.

۲- از طریق ظن معتبر مثل دلیل علمی که دلیل اجتهادی است.

۳- از طریق شک و تردید مثل اصول عملیه که دلیل فقهاتی است.

در اینجا قسمت سوم یعنی اصول عملیه مورد بحث است (وآن هم یکی از تنبهاات

استصحاب) که اصول عملیه به دو قسم خاص و عام تقسیم شده است.

۱. خاص مثل اصل طهارت - اصل صحت - اصل حلیت که هر کدام در باب مخصوص

خود مکلف را از حیرت درمی‌آورد.

۲. اصول عملیه عام که تنها در چهار مورد براءت - استصحاب - احتیاط - تخیر بخاطر

عمومیت در تمامی ابواب فقهی مورد بحث قرار می‌گیرد.

### ۱- تعریف اصل عملیه

الاصل دلیل حیث لا دلیل یعنی اصول عملیه در جای مورد بحث قرار می‌گیرد که اماره وادله

اجتهادی در دست نباشد چون اصول عملیه درصدد کشف واقعیت نیست بلکه مکلف را

از حیرت و سرگردانی نجات می‌دهد.

به عبارت دیگر اصل عملی، اصطلاحی است در اصول فقه به معنای قواعدی که در موارد

بروز شک در تعیین حکم شرعی، وظیفه عملی مکلف را پس از آن که به دلیل و اماره‌ای دست

نیافت روشن می‌کند. به بیان دیگر، اصول عملیه، اصولی است که وظیفه عملی کسی را که

دچار شک و تردید شده معین می‌کند، بنابراین موضوع اصول عملیه، شک است که به آن دلیل فقاهتی نیز گفته می‌شود.

## ۲- مجرای اصول عملیه

برای اصول عملی عام که در همه ابواب جریان دارد، به حصر عقلی، چهار مجرا وجود دارد، زیرا شک

۱- یا حالت سابق در آن ملاحظه شده (استصحاب)

یا حالت سابقه ملاحظه نشده، که در این صورت،

۲- یا احتیاط امکان ندارد (تخییر)

یا احتیاط امکان دارد، در این صورت،

۳- یا شک در تکلیف است (برائت)

۴- یا در مکلف به احتیاط

که بحث ما در این تحقیق در باره قسم اول از این چهار قسم (استصحاب) است و آن هم یکی از تنبیهات استصحاب که کلی نوع اول و دوم باشد.

## بخش اول مجرای اصل استصحاب

اگر مکلف در حکمی و یا موضوعی که قبلاً به آن یقین داشته، شک کند، حالت سابقه در آن لحاظ می‌شود و برطبق حالت سابق عمل می‌کند.

## تعریف استصحاب از نظری علمای علم اصول

الف: شیخ بهایی در تعریف استصحاب نوشته است

اثبات الحكم في الزمان الثاني تعويلا لثبوته في الزمان الاول.

این تعریف مربوط به شیخ بهاء الدین در کتاب زبدة الاصول است که می‌گوید: حکم را

در زمان دوم ثابت کنیم برای اینکه در زمان اول ثابت بوده است (شیخ بهایی، ۱۳۸۳: ۲۴۳).

ب: میرزای قمی در قوانین می‌گوید: کون حکم او وصف یقینی الحصول فی الآن

السابق مشکوک البقاء فی الآن اللاحق که حکمی (مانند نجاست آب متغییر) یا وصفی (مانند همه ی موضوعات) در زمان گذشته یقیناً حاصل و واقع شده بود ولی بعداً در زمانی دیگر شک داریم که آیا آن وصف یا حکمش باقی است یا خیر. (میرزای قمی، بی تا: ۲/۲۵۹).

ج: شیخ انصاری در تعریف استصحاب می گوید:

استصحاب هو ابقاء ما کان. استصحاب یعنی آنچه که قبلاً بوده است را الان نیز ابقا کنیم. (شیخ انصاری، ۱۴۳۱: ۹/۳).

د: مرحوم آخوند خراسانی در مقام تعریف استصحاب می گوید:

الحکم ببقاء حکم او موضوع ذی حکم شک فی بقاءه

یعنی استصحاب حکم نمودن به بقای حکم یا به بقای موضوع دارای حکم است در جاییکه در بقای آنها شک می کنیم. که در کلام ایشان هم استصحاب حکمی گنجانده شده است و هم استصحاب موضوعی. (آخوند خراسانی، ۱۴۳۰: ۳/۳۸۴).

ه: محقق نائینی در مقام تعریف استصحاب می نویسد:

عدم انتقاض الیقین السابق المتعلق بالحکم او الموضوع بالشک فی بقاء متعلق الیقین یقین گاه به حکم متعلق می شود گاه به موضوع و در هر دو مورد آن یقین را با شک بعد نقض نکنیم. (نائینی، ۱۴۲۹: ۴/۳۰۷).

## بخش دوم: مفهوم استصحاب کلی

### مفهوم استصحاب کلی

استصحاب به اعتبار مستصحب به «استصحاب فرد یا جزئی» و «استصحاب کلی» تقسیم می گردد. دو اصطلاح «کلی» و «جزئی» از اصطلاحات علم منطق است و به ترتیب به معنای «مفهومی که بر افراد متعدد صدق می کند» و «مفهومی که فقط شامل یک فرد بوده و صدق آن بر بیش از یک فرد، محال است» می باشد بر همین اساس در استصحاب، گاهی مستصحب از امور شخصی و جزئی است یعنی از اموری که صدق آن بر افراد کثیر ممتنع است؛ لذا به آن استصحاب فرد، استصحاب شخصی یا استصحاب جزئی گفته می شود. گاهی نیز

مستصحب از امور کلی است یعنی از اموری که قابل صدق بر افراد زیاد بوده و شامل افراد متعدد می‌شود که بدین جهت به آن استصحاب کلی اطلاق می‌گردد (مظفر، ۱۳۷۰: ۴/۳۲۳). مثلاً «عقد» را کلی و «بیع صرف» را جزئی می‌نامند. ضمن اینکه باید بدانیم مراد از «کلی» در اینجا، «کلی طبیعی» است. در تعریف کلی طبیعی اختلاف نظرهایی وجود دارد. برخی معتقدند کلی طبیعی یعنی کلی ای که با به وجود آمدن یک فرد از افراد آن کلی به وجود می‌آید و با انهدام همان یک فرد از بین می‌رود. برخی نیز معتقدند کلی طبیعی یعنی کلی ای که به وجود یک فرد موجود شده و با انهدام تمام افراد آن معدوم می‌شود.

بنابراین استصحاب کلی عبارت است از استصحاب مفهومی که بتواند دارای افرادی باشد مثل استصحاب مفهوم حدث که دارای افرادی است. (شیخ انصاری، همان: ۲۱). استصحاب جزئی نیز یعنی استصحاب فرد معین و مشخص؛ مثل استصحاب طهارت که یک فرد است. بنابر مبنای مشهور اصولیین استصحاب کلی به سه نوع تقسیم می‌گردد که عبارت است از «استصحاب کلی نوع اول»، «استصحاب کلی نوع دوم» و «استصحاب کلی نوع سوم». لذا ما در این تحقیق در باره استصحاب کلی نوع اول و دوم بحث می‌کنیم.

### تبیین اقسام کلی در استصحاب

**الف:** شیخ اعظم می‌فرماید: آن المتیقن السابق اذا كان کلیاً فی ضمن فرد و شک ... در استصحاب کلی، متیقن سابق، کلی در ضمن فرد است؛ حال اگر مکلف در بقای آن فرد دچار شک شود چند حالت برای شک او قابل تصور است که مبنای تقسیم بندی استصحاب کلی را تشکیل می‌دهد.

اگر شک مکلف در بقای آن فرد باشد، کلی نوع اول نامیده می‌شود. اگر شک مکلف به جهت تردید در تعیین فردی که قطعاً باقی است و فردی که قطعاً زایل شده، باشد، کلی نوع دوم را تشکیل می‌دهد. و در صورتی که شک مکلف به خاطر شک در جانشین شدن فرد دیگری به جای فردی که قطعاً از بین رفته، باشد، کلی نوع سوم خواهد بود.

در قسم اول هیچ اشکال در جواز استصحاب کلی و نفس فرد نیست بلکه ترتیب اثر داده می‌شود. (همان: ۱۹۱).

ب: آخوند خراسانی می‌فرماید: آنه لافرق فی المتیقن السابق ان یکون خصوص احد الاحکام اوما یشرک بین الاثنین منهما او الازید من امر عام....

فرق ندارد در متیقن سابق اینکه حکم روی فرد خاص رفته باشد یا روی افراد مشترک بین دو فرد یا به عام تعلق گرفته باشد

اگر شک در بقای این عام از جهت شک در بقای خاص یا ارتفاع خاص باشد که در ضمن عام هست اینجا استصحاب می‌شود کلی همان طوری که خاص استصحاب می‌شد بدون اشکال و این استصحاب کلی نوع اول نامیده می‌شود. (آخوند خراسانی، همان: ۲۱۶/۳).

ج: میرزا حسن بجنوردی: گاهی مستصحب شخصی بوده و گاهی کلی است. در صورت اول، گاهی شخص معین بوده و گاهی بین دو فرد یا افراد مردد است و این تردید به جهت یک طبیعت یا دو طبیعت یا طبایع متعدد است. صورت دوم هم اقسامی دارد: قسم اول این است که شک در بقای کلی از جهت شک در بقای فردی است که کلی در ضمن آن به وجود آمده. قسم دوم این است که شک در بقای آن از جهت مردد بودن فردی است که کلی در ضمن آن به وجود آمده، اما نمی‌دانیم آیا مقطوع الارتفاع است یا مقطوع البقا.

منتهی شکی در این نیست که در این قسم، وجود فرد و کلی استصحاب شده و آثار بر آنها مترتب می‌شود. دلیل این مطلب تمامیت ارکان استصحاب است

۱- استصحاب بقای فرد با ویژگی‌های فردی و شخصی آن.

۲- استصحاب بقای کلی انسان بدون در نظر گرفتن خصوصیات فردی. (بجنوردی ۱۳۷۹: ۵۷۵/۲).

### بخش سوم: حجیت استصحاب کلی نوع اول

در این استصحاب ما یقین داریم که کلی‌ای در ضمن فردی از افراد محقق شده است. سپس در بقای آن کلی شک می‌کنیم. دلیل این شک آن است که نمی‌دانیم آیا آن فرد معینی که کلی

در ضمن آن محقق شده بود باقی است یا از میان رفته است؟ به بیان دیگر آن فرد خارجی که کلی در ضمن آن محقق شده بود مشکوک البقا گشته، لذا در بقای آن شک می‌کنیم. مثلاً یقین داریم که زید تا یک ساعت پیش در منزل بود، بنابراین در ضمن این فرد، کلی انسان تحقق یافت؛ زیرا کلی طبیعی با موجود شدن افرادش به وجود می‌آید (مظفر، همان: ۴/۳۳۷). پس می‌توانیم بگوییم: «کلی انسان در خانه وجود دارد» و این وجود یقینی است. سپس شک می‌کنیم که آیا زید از منزل خارج شده یا هنوز هم در منزل است. در نتیجه شک می‌کنیم که آیا کلی طبیعی انسان که در ضمن زید تحقق یافته بود الآن در منزل است یا نه؟

این نوع اول از انواع استصحاب کلی است. اصولیین در خصوص جریان استصحاب در این قسم معتقدند که دو استصحاب قابل جریان است:

۱- استصحاب بقای فرد با ویژگی‌های فردی و شخصی آن.

۲- استصحاب بقای کلی انسان بدون در نظر گرفتن خصوصیات فردی.

آیت الله سبحانی

القسم الاول: استصحاب الکلی بمعنی ان زیدا فی الخارج له جهتان: جهة الانسانية و جهة التشخص.

مثلاً زید که زنده است دو حیثیت دارد: حیثیت انسانی که در این حیثیت با همه ی افراد شریک است. در کنار آن یک سری مشخصاتی دارد مانند قد، طول و عرض و اینکه اهل کجا و فرزند چه کسی می‌باشد.

ما گاه می‌توانیم خود زید را استصحاب کنیم مثلاً زید با خصوصیات خاص خود سابقاً در این خانه بود و الآن همان را استصحاب می‌کنیم. گاه مشخصات را از او جدا می‌کنیم و می‌گوییم سابقاً که زید در خانه بود، در خانه انسانی وجود داشت و الآن وجود انسان را استصحاب می‌کنیم. البته این در صورتی است که اکثر بر خود طبیعت بار باشد مثلاً گاه نذر می‌کنم که اگر زید در خانه موجود باشد صدقه دهم ولی گاه نذر من بر طبیعت تعلق می‌گیرد یعنی نذر می‌کنم که اگر انسانی در خانه باشد صدقه دهم. در این نوع استصحاب کلی مطالبی فرعی نیز مطرح می‌شود مثلاً گاه اثر بر فرد بار است و استصحاب کلی به کار نمی‌آید مثلاً اگر کسی جنب باشد نمی‌تواند در مسجد

مکث کند. در این فرع باید احراز شود که او جنب است تا بتواند در مسجد مکث کند حال اگر او حدث کلی را استصحاب کند این موجب نمی‌شود که مکث او در مسجد هم حرام باشد زیرا چه بسا حدث او اصغر باشد که در ضمن کلی حدث قرار گرفته است. گاه اثر بر جامع بار است مانند مس قرآن که بر کلی حدث بار است چه حدث اکبر باشد و چه اصغر.

گاه انسان موضوعات را استصحاب می‌کند مانند استصحاب حدث و استصحاب جنابت و امثال آن. حال آیا در احکام هم می‌توان فرد و یا کلی را استصحاب کرد. مثلاً چیزی بر من واجب بود و نمی‌دانم آن را آورده ام یا نه در اینجا هم می‌توانم خصوص و جوب را استصحاب کنم و هم می‌توانم جامع را استصحاب کنم یعنی کلی طلب را استصحاب کنم.

**اشکال:** شده است که نمی‌توان جامع را استصحاب کرد زیرا یشرط فی المستصحب اما ان یکون حکماً شرعياً او موضوعاً لحکم شرعی. با این بیان جامع حکم شرعی و مجعول از طرف شارع نیست، آنی که مجعول است فرد است ولی جامع بین وجوب و تحریم و یا جامع بین وجوب و استحباب دیگر مجعول از طرف شارع نیست از این رو نمی‌توان آن را استصحاب کرد.

**جواب:** جامع به جعل فرد، جعل می‌شود به این بیان که مولی که وجوب را جعل می‌کند در واقع کلی طلب را هم جعل کرده است زیرا کلی طبیعی چیزی جدای فرد نیست. ملا سعد الدین تفتازانی در متن حاشیه می‌گوید: و الحق ان الطبیعی موجود بوجود افراد. الان به تعداد افرادی که در مجلس درس نشستند ما طبیعی داریم و هر کدام از افراد خود به تنهایی یک انسان طبیعی کامل است. بنابراین جعل فرد عین جعل جامع است.

**اشکال دوم:** گاه گفته‌اند که استصحاب کلی از ریشه بی‌فایده و مردود است چه در احکام باشد و چه در موضوعات زیرا اصولاً در خارج جامعی وجود ندارد. مثلاً در خارج انسان کلی وجود ندارد. کلی همیشه در ذهن است و وقتی در خارج محقق شد همیشه جزئی می‌شود از این رو همیشه باید فرد را استصحاب کنیم زیرا جامع اگر در خارج واقع شود جزئی می‌شود.

**جواب:** ما در اینجا به دو دید به فرد خارجی نگاه می‌کنیم: یکی اینکه زید فردی است که خصوصیات خاص خود را دارد (قد، وزن و سایر خصوصیاتش را در نظر می‌گیریم) اگر با چنین دیدی به او نگاه کنیم او فرد می‌شود. گاه به او بدون توجه به خصوصیات فردی نگاه

می‌کنیم که در این حال می‌شود کلی و طبیعی. (هر چند در خارج همیشه همراه با مشخصات است ولی ما آن را بدون مشخصات تصور می‌کنیم)

ثم ان ههنا بحثا: هل یعنی استصحاب الفرد عن استصحاب الجامع او یعنی استصحاب الجامع عن استصحاب الفرد؟

**اما الاول:** استصحاب جامع معنی از استصحاب فرد نیست.

مثال عرفی: نذر کرده‌ام که هر وقت در این بین انسانی باشد یک درهم صدقه بدهم و اگر در این خانه زید بود یک دینار بدهم. حال زید در خانه بوده است و الان نمی‌دانم از خانه بیرون رفته است یا نه. اگر کلی انسان را در خانه استصحاب کنم باید یک دینار صدقه بدهم ولی اگر فرد و خصوص زیرا را استصحاب کنم حتما باید دینار بدهم. اگر هر دو استصحاب را انجام دهم در اینجا دو تکلیف دارم و هم باید درهم بدهم و هم دینار. بنابراین اگر استصحاب فرد و کلی اگر هر کدام موضوع برای یک اثر جداگانه باشند واضح است که استصحاب کلی ما را از استصحاب فرد بی‌نیاز نمی‌کند و اگر کسی کلی را استصحاب کرد فقط باید یک درهم صدقه بدهم و بس.

**اما الثانی:** آیا استصحاب فرد می‌تواند ما را از استصحاب کلی بی‌نیاز کند. در استصحاب کلی اصلا نمی‌شود با استصحاب کلی اثر فرد را بار کرد ولی آیا می‌شود استصحاب فرد را انجام دهیم و با این کار هم اثر فرد را بار کنیم و هم استصحاب کلی را. محقق خراسانی در کفایه قائل است که عرفا استصحاب فرد همان استصحاب کلی است. (یعنی اگر فرد را استصحاب کردی هم باید دینار را بدهی و هم دینار را) ایشان در حاشیه‌ی رسائل عکس این مطلب را می‌گویند و می‌گویند فرد با کلی فرق دارد و استصحاب فرد سبب نمی‌شود که اثر کلی هم بر آن بار شود.

حضرت امام موافق با نظر محقق خراسانی در حاشیه‌ی رسائل است زیرا حیثیت انسانیت غیر از حیثیت فردیت است و ما نمی‌توانیم فرد را استصحاب کنیم و اثر انسانیت را بر آن بار کنیم و اگر چنین کنیم این کار شبیه اصل مثبت می‌شود زیرا مستصحب ما زید خارجی است ولی ما می‌خواهیم اثر انسانی کلی را بار کنیم که اصل مثبت است چرا که عقل اگر زید در خانه است انسان هم در خانه است. (سبحانی، درس خارج اصول، ۴/۸۹/۸۹).

## بخش چهارم: کلی قسم دوم

### کلی قسم دوم

استصحاب کلی قسم دوم، به استصحابی گفته می‌شود که مستصحب آن کلی می‌باشد، اما شک در بقای کلی ناشی از این است که از ابتدا تردید وجود دارد که آیا کلی در ضمن این فرد به وجود آمده تا الآن هم قطع به بقای آن باشد، یا در ضمن فرد دیگری به وجود آمده تا الآن قطع به عدم بقا و ارتفاع آن باشد.

پس منشأ شک، مردد بودن فرد که کلی در ضمن آن به وجود آمده بین دو نوع (گنجشک و فیل) است که یکی از آنها مقطوع البقاء و دیگری مقطوع الارتفاع می‌باشد؛ برای مثال، شخصی یقین دارد که «کلی حیوان» در خانه به وجود آمده، ولی شک دارد آیا آن کلی در ضمن گنجشک است که حدود یک سال عمر می‌کند و یا در ضمن فیل است که بیش از چهل یا پنجاه سال عمر می‌کند؛ حال پس از گذشت یک سال شک می‌کند که آیا کلی حیوان در خانه وجود دارد یا خیر. در این جا منشأ شک این است که او از اول مردد بوده که کلی در ضمن کدام فرد به وجود آمده است؛ اگر در ضمن فرد قصیر العمر به وجود آمده باشد، هم اکنون مقطوع الارتفاع است و اگر در ضمن فرد طویل العمر محقق شده باشد، هم اکنون مقطوع البقاء است.

آیت الله سبحانی: اما الکلام فی القسم الثانی من استصحاب الکلی: اذا تحقق الکلی فی ضمن فرد مردد بین کونه قطعی الارتفاع او قطعی البقاء فردی در خارج بود اما این فرد مردد است بین قصیر العمر و طویل العمر مثلا اگر متیقن ماگنجشک باشد که قطعا عمرش کوتاه است ولی اگر متیقن ما کلاغ باشد او چندین سال زندگی می‌کند حال ما کلی حیوان را استصحاب کنیم و بگوئیم سابقا حیوانی در این مزرعه زنده بود الان هم زنده است.

مثال فقهی: اگر بللی از کسی خارج شود که مردد است که یا بول است و یا منی. او سپس وضویی گرفت. حال اگر آنچه خارج شده بول باشد آن حدیث قطعا از بین رفته است ولی اگر منی باشد قطعا از بین نرفته است ما در اینجا کلی حدث را استصحاب کنیم.

در این نوع استصحاب می‌گوئیم که گاه اثر دو فرد اقل و اکثر است مثلا حیوانی آمد و دهانش را به ظرف زد و من نمی‌دانم سگ بود و یا خوک اگر سگ باید باید خاک مال کند و

آب بکشم ولی اگر خوک باشد باید هفت بار با آب قلیل بشویم. حال اگر من این ظرف را خاک مال کردیم و با آب قلیل دو بار شستیم در اینجا نمی‌توانیم نجاست سگ را استصحاب کنیم زیرا یقیناً از بین رفته است و از طرفی نمی‌توانیم حکم نجاست خوک را استصحاب کنیم زیرا اصلش مشکوک الحدوث است در اینجا ما جامع نجاست را استصحاب می‌کنیم یعنی سابقاً این ظرف نجس بود و حال بعد از خاک مال و دو بار شستن الان هم نجس است. و گاه اثر دو فرد متباین است مانند مثال فقهی که اگر بول باشد باید وضو بگیرم و اگر منی باشد باید غسل کنم.

در اینجا استصحاب نجاست در ظرف و استصحاب حدث در فرد جاری می‌شود. بله استصحاب نجاست اثر شرعی دارد و آن این است که نجاست خود موضوع برای حکم شرعی است که می‌گوید: اجتنب عن النجس

ولی در استصحاب حدث می‌گوئیم که اثر شرعی ندارد زیرا حدث در اسلام موضوع حکم نیست. در اسلام یا حدث اصغر موضوع حکم است و یا حدث اکبر ولی حدث جامع موضوع حکم نمی‌باشد.

نقول: استصحاب حدث می‌کنیم و این حدث موضوع ساز است برای حکم عقل به این گونه که عقل می‌گوید: تو محدثی و اشتغال یقینی برائت یقینی می‌خواهد و تو که وضو گرفته ای باید غسل هم بکنی.

به بیان دیگر این است که اصلاً احتیاجی به استصحاب نیست زیرا قاعده‌ی اشتغال خود مستقلاً می‌گوید که به حکم عقل اگر آنچه خارج شده است بول باشد با وضو از بین رفته است و اگر منی باشد اثر حدث باقی است و عقل می‌گوید اشتغال یقینی برائت یقینی می‌خواهد و باید غسل کرد. اما کلی قسم دوم بتمامه حول و حوش علم اجمالی دور می‌زند. در اینجا گاه بین فرد قصیر و طویل اقل و اکثر برقرار است مثلاً نمی‌دانم در ظرف بول افتاد یا دم و من ظرف را یکبار با آب قلیل شستم. اگر در ظرف خون بود پاک شد و الا نه و من کلی نجاست را استصحاب می‌کنم. گاه بین آن دو متباین است مثلاً بللی از من خارج شد که نمی‌دانم بول است یا منی و من یک بار وضو گرفتم در اینجا کلی حدث را استصحاب می‌کنم و باید غسل هم بکنم. (همان)..

## اما اشکالاتی که به این استصحاب وارد شده است

### الاشکال الاول: اختلال ارکان الاستصحاب

در استصحاب به حدوث یقین داریم و در بقاء شک داریم ولی در این نوع استصحاب مسئله عکس است زیرا یقین به ارتفاع داریم و شک در حدوث مثلا نسبت به عصفور یقین به ارتفاع داریم و نسبت به غراب شک در حدوث داریم. زیرا قصیر که همان حدث اصغر است یقینا با وضو از بین رفته است و اما حدث اکبر که از اول نمی دانیم وجود داشت یا نه از این رو چه چیزی را باید استصحاب کرد؟ آخوند خراسانی با این کلام به این اشکال اشاره کرده است: و تردد ذاک الخاص الذی یکون الکلی موجودا فی ضمنه و یکون وجوده بعین وجوده بین متیقن الارتفاع و مشکوک الحدوث غیر ضائر (آخوند خراسانی، همان: ۳/ ۲۱۷).

**جواب شیخ و محقق خراسانی** از این اشکال و آن اینکه این اشکال به استصحاب فرد ضربه می زند ولی به استصحاب کلی صدمه ای وارد می کند به این معنا که من نه می توانم حدث اصغر را استصحاب کنم و نه حدث اکبر را زیرا اصغر قطعی الارتفاع است و اکبر مشکوک الحدوث است. ولی در استصحاب کلی این مشکل وجود ندارد و می گویم سابقا محدث بودم اکنون که وضو گرفته ام و نمی دانم آن حدث از من برطرف شد یا نه همان کلی حدث را استصحاب می کنم. (شیخ انصاری، همان: ۳/ ۱۹۲؛ آخوند خراسانی، همان: ۳/ ۲۱۸).

### الاشکال دوم حکومت اصل سببی بر اصل مسببی

در استصحاب قاعده ای وجود دارد که می گویند استصحاب سببی بر مسببی مقدم است. مثلا عبایم قطعاً نجس بود و آبی هم در آفتابه بود که مشکوک الطهارة و النجاسة است و سابقا پاک بود. همان طهارت را استصحاب می کنم و می گویم آب آفتابه پاک است. حال من با آن، عبای نجس قطعی را شستم. سابقا می گفتند که استصحاب آب آفتابه می گوید که آب آن پاک است ولی در عبا هم استصحاب دیگری راه دارد و آن اینکه سابقا قطعاً نجس بود و الان شک دارم که با آن آب پاک شده است یا نه (زیرا آن آب متیقن الطهارة نیست) از این رو الان هم نجس است کاندفاع توهم .... حال مستشکل می گوید استصحاب کلی حدث محکوم استصحاب

سببی است و ما نمی‌توانیم کلی حدث را استصحاب کنیم. زیرا شک در اینکه آیا در این قفس حیوانی هست یا نه ناشی از این است که آیا حیوانی که در این قفس وارد شده است کلاغ بوده است یا نه و اصل بر این است که فرد طویل العمر نبوده است از این رو استصحاب بقای حیوان غلط است. (اصل مسببی بقاء الحیوان است و سبب آن این است که آیا حیوانی که وارد این قفس شده غراب بوده است یا نه).

۱- جواب شیخ: آن عبارت است از اینکه شک در بقاء کلی و عدم بقاء ناشی از این نیست که آیا حادث فرد طویل بوده یا نه تا بگوئید اصل عدم جنابت است و در نتیجه استصحاب کلی جاری نشود بلکه ناشی از این است که حادث فرد قصیر بوده است. به این معنا که شما باید ثابت کنید که حادث حدث اصغر بوده است و این هم حالت سابقه نبوده است زیرا قبلا از من حدث اصغر سر زده بود تا آن را استصحاب کنم.

مستشکل خیال کرده است که ارتفاع کلی معلول حدوث طویل است و در نتیجه می‌گوید که اصل عدم طویل است و حال آنکه ارتفاع کلی معلول این است که حادث همان فرد قصیر باشد که آن هم به دلیل نداشتن حالت سابقه قابل اثبات نیست.

نقول: بقاء کلی بستگی دارد که حادث طویل باشد (همان طور که مستشکل می‌گفت) ولی ارتفاع کلی بستگی ندارد که حادث طویل باشد زیرا نفی الاخص لا یدل علی نفی الاعم. حیوان طویل اخص است و حیوان اعم است از قصیر و طویل و نفی اخص که همان نفی حیوان طویل است دلالت بر نفی اعم که همان کلی است نمی‌باشد. (شیخ انصاری، همان: ۱۹۲).

۲- جواب مرحوم آخوند: مع ان بقاء قدر المشترك انما هو بعین بقاء الخاص (... اصل سببی و مسببی در جایی است که بین اصل سببی و مسببی دوئیت و اثنیت باشد (همانند آب و عبا که اصالة بقاء طهارة آب با نجاست عبا فرق دارد) ولی در ما نحن فیه سبب و مسبب یکی است زیرا کلی عین فرد است و اینکه می‌گوئید شک در بقاء کلی ناشی از این است که آیا حادث طویل بوده است یا نه حرف صحیحی نیست زیرا آن کلی حیوان، چیزی غیر از فرد طویل نیست.

علی انه لو سلم انه من لوازم حدوث المشكوك فلا شبهة فی كون اللزوم عقليا در استصحاب سببی و مسببی شرط است که ترتب مسبب بر سبب شرعی باشد. مثلا عبا

که نجس بود و من آن را با آبی که مستصحب الطهارة بود شستیم در اینجا طهارت عبا مترتب است بر طهارت آب آن هم ترتب شرعی زیرا امام صادق علیه السلام فرمود: کل شیء غسل بماء طاهر فهو طاهر. ولی در ما نحن فیه ترتب عقلی است زیرا عقل می گوید اگر حیوان طویل حادث نشده است و یا اگر جنابت رخ نداده است پس حیوانی نیست و یا حادثی نیست. در اینجا عقل می گوید اگر فرد طویل نیست پس جامع هم نیست. در اینجا نفی جامع که حدث است با نفی طویل به دلالت عقلی می باشد (آخوند خراسانی، همان: ۲۱۸-۲۱۹).

### بخش پنجم: تطبیقات

موضوع: تطبیق چند فرع فقهی بر استصحاب کلی قسم دوم.

**الفرع الاول:** اذا كان متطهرا فخرج منه بلل مردد بین البول و المنی فردی است که متطهر است و می تواند نماز بخواند ولی چون بعد از بول استبراء نکرده بود، بللی از او خارج شد که نمی داند بول است یا منی او دوباره وضو گرفت. حال آیا با گرفتن وضو او دوباره متطهر شده است یا نه؟ در اینجا هم می توان گفت که اصل عدم حدث اکبر است و هم اینکه اصل عدم حدث اصغر است. این دو اصل با هم معارضه می کنند و ساقط می شوند. بنابراین وضوی من قطعاً مستحب را از بین نمی برد زیرا آنی که حاصل شده است اگر حدث اصغر بود قطعاً از بین رفته است ولی اگر حدث اکبر بوده است بعد از وضو قطعاً باقی است. در اینجا اصل حدث را استصحاب می کند و عقل می گوید که اشتغال یقینی برائت یقینی می خواهد از این رو فرد باید غسل هم بکند.

**الفرع الثاني:** اذا كان محدثا بالحدث الاصغر ثم خرج بلل مردد بین البول و المنی. فرق این فرع با قبلی این است که علم اجمالی در فرع اول منجز است زیرا گفتیم که یشرط فی تنجیز العلم الاجمالی ان یکون محدثا للتکلیف علی کل تقدیر در فرع اول اگر حدث او بول باشد یا منی در هر حال تکلیف آور است زیرا در هر صورت طهارت او نقض شده است. ولی در این فرع اگر آنی که خارج شده است منی باشد تکلیف آور است (زیرا طهارت کبری را شکسته است) ولی اگر بول باشد تکلیف آور نیست زیرا فرد خودش محدث به حدث اصغر است و تحصیل حاصل محال است بنابراین علم اجمالی در اینجا بی اثر است.

همچنین در فرع اول دو اصل استصحاب با هم متعارض بودند ولی در اینجا با هم متعارض نیست زیرا نمی توان گفت اصل این است که او به حدث اصغر محدث نبود زیرا او از اول محدث بود. بنابراین فقط اصالة عدم کونه محدثا بالحدث الاکبر جاری است. بنابراین در این فرع غسل واجب نیست و فقط اگر وضو بگیرد کافی است.

### الفرع الثالث: اذا كان محدثا بالحدث الاکبر فخرج منه بلل مردد بین البول و المنی.

در اینجا هم همان قاعده در علم اجمالی باید جاری باشد تا علم اجمالی ثمر بخش باشد. در این فرع هم می گوئیم علم اجمالی در هیچ طرف جاری نیست زیرا اصل عدم کونه محدثا بالحدث الاصغر جاری نیست زیرا او یقینا جنب بوده است و هکذا عدم کونه محدثا بالحدث الاکبر هم جاری نیست. بنابراین فرد تنها غسل می کند و همان غسل کافی است زیرا بعد از آن که جنب بود اگر مایعی که خارج شد بول بود یا منی در هر حال می بایست غسل می کرد.

### الفرع الرابع: اذا كان حالة السابقة مجهولة و خرج منه بلل مردد بین البول و المنی

این فرد بین سه حالت مردد است. او اگر متطهر باشد باید هم غسل کند و هم وضو و اگر محدث به حدث اصغر باشد فقط باید وضو بگیرد و اگر محدث به حدث اکبر باشد باید غسل کند. حال او علم اجمالی دارد که به یکی از این سه وظیفه باید عمل کند از این رو باید هم وضو بگیرد و هم غسل کند.

### الفرع الخامس: این فرع به شبهه ی عبائیه مشهور است که سید اسماعیل صدر، پدر آیه

الله صدر و جد امام موسی آن را مطرح کرده است. محقق نائینی و شهید صدر و امام و محقق داماد و ما به آن جوابی داده اند که ان شاء الله فردا مطرح می کنیم.

در استصحاب کلی قسم دوم گفتیم که اگر فردی در خانه باشد ولی نمی دانیم قصیر العمر است و یا کثیر العمر آیا در اینجا می توانیم جامع فرد را استصحاب کنیم یا نه.

برخی این نوع استصحاب را باطل دانسته اند گفته اند اگر این استصحاب درست باشد تالی فاسد دارد که عبارت است از زیادة الفرع علی الاصل.

شبهه: مثلا مرحوم آیه الله سید اسماعیل صد(پدر مرحوم سید صدر الدین عاملی) شبهه ی

عبائیه را مطرح کرده و فرموده است: اگر دو جای عبای من به صورت علم اجمالی نجس باشد یعنی

یا طرف پائین نجس است و یا طرف بالای عبا. حال من قسمت بالای عبا را در شط فرات شستم و دست ترم را بر بالای عبا زدم و بعد به پائین عبا زدم. (این از باب استصحاب کلی قسم دوم است زیرا اگر نجاست در بالا باشد قطعی الانتفاء است و اگر در پائین باشد قطعی البقاء است).

حال اگر استصحاب قسم ثانی جاری باشد و نجاست را استصحاب کنیم معنایش این است که دستم نجس باشد در حالی که دست من به مقطوع الطهارة و مشکوک النجاسة خورده است. در اینجا خود عبا عبارت است از مقطوع الطهارة و مشکوک النجاسة ولی دست من که به آن خورده باید مقطوع النجاسة باشد و این همان زیادی فرع بر اصل است از این رو استصحاب قسم دوم نباید جاری باشد.

**جواب از این شبهه:** مرحوم محقق نائینی، امام، و غیره جواب داده‌اند ولی در میان جواب‌ها جوابی که مرحوم شهید صدر در کتابش ذکر کرده است روشنتر و واضحه‌تر است. ایشان می‌گویند: این استصحاب مثبت است زیرا ما نجاست را در عبا استصحاب می‌کنیم و این سبب نمی‌شود که دست من نجس باشد. دست من در صورتی نجس است که ملاقای آن نجس باشد. شما کلی نجاست را استصحاب کردید و عقل می‌گوید اگر نجسی هست قطعاً در بالا نیست و در پائین است از این رو دست من که به پائین خورده است نجس است. بین مستصحب (وجود النجاسة الكلية فی العباء) و بین اثر شرعی (نجاست دست) یک امر عقلی واسطه است که عبارت است از اینکه نجس در پائین است زیرا بالا یقیناً پاک است.

ما در دوره‌های قبل جواب دیگری می‌دادیم و می‌گفتیم در این موارد قضیه‌ی متیقنه غیر از قضیه‌ی مشکوکه است و حال آنکه در استصحاب شرط است که این دو قضیه با هم وحدت داشته باشند. زیرا من وقتی یقین داشتم عبا نجس است هنگامی بود که قسمت بالای عبا را نشسته بودم ولی الان که آن قسمت را شستم قضیه‌ی مشکوکه عوض شده است و عرف در اینجا نمی‌گوید لا تنقض الیقین بالشک زیرا متیقین نجاست هر دو بود ولی در اینجا یقیناً یکی پاک است.

مثال دیگر: دو آب بود که یکی نجس بود و ما یکی را ریختیم آیا در اینجا نمی‌توانیم نجاست را استصحاب کنیم زیرا قضیه‌ی متیقنه غیر از مشکوکه است ولی در عین حال که نمی‌توانیم استصحاب کنیم باید از ظرف دوم که آبش را ریخته ایم باید اجتناب کنیم و این اجتناب به

دلیل علم اجمالی پیشین است نه استصحاب.

در ما نحن فیه هم باید از گوشه ی عبا اجتناب کنیم ولی اجتناب از آن به دلیل علم اجمالی پیشین است نه استصحاب زیرا عرفاً لا تنقضی الیقین بالشک در آنجا جاری نیست. زیرا متیقین نجاست هر دو بود ولی در اینجا یقیناً یکی پاک است.

ان قلت اگر جامع را حساب کنیم متیقن و مشکوک یکی می شود.

قلنا جامع سابقاً در ضمن دو تا بود و الان در ضمن یکی است و همین موجب تفاوت قضیه ی متیقنه و مشکوکه می شود. به عبارت دیگر جامع را یا باید با توجه به افراد در نظر بگیریم و یا بدون توجه به آن. اگر بدون توجه به افراد باشد این کلامی باطل است زیرا طبیعت غیر از افراد، چیزی نیست و اگر با توجه به افراد باشد واضح است که سابقاً دو فرد داشت (قسم بالا و پائین عبا) ولی الان یک فرد دارد از این رو با متیقن سابق متفاوت شده است.

**نکته:** با این بیان چه بسا بتوان گفت که اصلاً استصحاب کلی قسم دوم جاری نیست همانطور که قبلاً هم گفتیم در اکثر موارد از استصحاب کلی قسم دوم قاعده ی اشتغال مشکل را حل می کند و اصلاً احتیاجی به این استصحاب نداریم. همچنین در مثال اخیر علم اجمالی مشکل را حل می کند (درس خارج اصول آیت الله سبحانی ۸/۸/۸۹).. نتیجه:

یکی از اقسام استصحاب استصحاب کلی اسات که خود به سه نوع تقسیم می شود

الف: کلی قسم اول اگر شک مکلف در بقای آن فرد باشد، کلی نوع اول نامیده می شود.

اگر شک مکلف به جهت تردید در تعیین فردی که قطعاً باقی است و فردی که قطعاً زایل

شده، باشد، کلی نوع دوم را تشکیل می دهد.

در استصحاب کلی قسم اول هم استصحاب فرد می شد کرد وهم استصحاب کلی وهیج

اخلافی هم نیست.

اما در استصحاب کلی قسم دوم استصحاب فرد را نمی توان جاری کرد فقط استصحاب

کلی جاری می شود.

## کتابنامه

---

- انصاری، شیخ مرتضی، فرائد الاصول، قم، ۱۴۳۱، شریعت.
- بجنوردی، سید محمد، منتهی الاصول، قم، ۱۳۷۹، موسسه عروج.
- خراسانی، آخوند کفایت الاصول، قم، ۱۴۳۰، موسسه نشر اسلامی.
- سبحانی، درس خارج اصول، شنبه ۲۷ شهریور ۱۳۸۹.
- شیخ بهایی، علی جبار الگباغی ماسوله، الزبده الاصل، قم، ۱۳۸۳، دارالبشیر.
- مظفر، محمدرضا، اصول فقه، قم، ۱۳۷۰، اسماعیلیان.
- میرزای قمی، قوانین الاصول، قم، بی تا، بی نا.
- نائینی، محمد حسین، فوائد الاصول، قم، ۱۴۲۹، دفترانتشارات اسلامی.